

برداشتی از حکایت‌های مثنوی

حکایت مرد حکیم و فرد ناشنوا



ناهید نوربخش

کارشناس ارشد

مدیریت آموزشی

ونکوور کانادا

آن کُری را گفت افزون مایه‌ای	که ترا رنجور شد همسایه‌ای
گفت با خود کرکه با گوش گران	من چه دریابم ز گفت آن جوان
خاصه رنجور و ضعیف آواز شد	لیک باید رفت آنجا نیست بُد
چون ببینم کان لبش جُنبان شود	من قیاسی گیرم آن را از خرد
چون بگویم، چونای محنت کشم؟	او بخواهد گفت نیکم یا خوشم
من بگویم شکر، چه خوردی اُبا	او بگوید «شربت» یا «ماش با»
من بگویم صَحه نوشت کیست آن	از طبیبان پیش تو؟ گوید فلان
من بگویم بس مبارک پاست او	چونک او آمد شود کارت نِکو
پای او را آزمودستیم ما	هر کجا شد می‌شود حاجت روا

مرد حکیمی به فرد ناشنوایی گفت که همسایه‌ات بیمار شده است و بهتر است به عیادت او بروی. مرد ناشنوا گفت من با این گوش سنگینم چگونه سخنان آن جوان را بفهمم؟ بخصوص که در اثر بیماری صدایش ضعیف هم شده است، ولی بعد فکر کرد بهتر است به عیادت همسایه‌اش برود و حق همسایگی را ادا کند. ناشنوا با خود اندیشید که بهتر است سوال و جواب‌های احتمالی را در ذهن خود طراحی کند تا وقتی همسایه‌ی بیمارش سخن می‌گوید، از حرکت لب‌هایش بفهمد که چه می‌گوید. ناشنوا گفت و گویی بین خود و همسایه‌ی بیمارش در ذهنش طراحی کرد که از این قرار بود: وقتی از او بپرسم که چطوری؟ او حتما خواهد گفت خوبم. پس من خواهم گفت: خدا را شکر. و وقتی بپرسم چه می‌خوری؟ او پاسخ خواهد داد شربت یا ... من می‌گویم نوش جان. و هر گاه بپرسم پزشکت کیست؟ او خواهد گفت فلان پزشک و من در پاسخش می‌گویم قدمش مبارک است و اگر او تو را مدلوا کند حتما خوب خواهی شد چون ما خوش قدمی او را امتحان کرده‌ایم و می‌دانیم که هر جا وارد شود، نیازها و حاجات بیمارش را برطرف می‌کند.

این جوابات قیاسی راست کرد

پیش آن رنجور شد آن نیک‌مرد

گفت چونی؟ گفت مُردم، گفت شُکر

شد ازین رنجور پر آزار و نُکر

کین چه شُکر است، این عدوی مابُد است

کر قیاسی کردو، آن کز آمدست

بعد از آن گفتش چه خوردی؟ گفت

گفت نوشت باد! افزون گشت قهر

بعد از آن گفت از طبیبان کیست او

کاو همی آید به چاره پیش تو؟

گفت عزرائیل می‌آید برو

گفت پایش بس مبارک، شاد شو

کر برون آمد بگفت او شادمان

شُکر گش کردم مراعات این زمان

گفت رنجور این عَدوی جان ماست

ما ندانستیم کاو کان جفاست

خاطر رنجور جویان صد سقط

تا که پیغامش کند از هر تَمَط

چون کسی که خورده باشد آش بد

می‌بشوراند دلش تا قی کند

مرد ناشنوا این پاسخ‌های حدسی خود را آماده کرد و به نزد همسایه‌ی بیمارش رفت. از او پرسید چطوری؟ بیمار پاسخ داد که از درد دارم می‌میرم. ناشنوا گفت: شکر خدا. بیمار از سخن او دل‌آزرده شد و با خود گفت این چه شکری است. حتما این مرد با من دشمنی دارد. سپس از او پرسید که چه خورده‌ای؟ بیمار گفت: زهر. ناشنوا گفت: نوش جان. و این باعث شد که خشم و غضب بیمار بیشتر شود. سپس مرد ناشنوا از او پرسید که پزشکی که برای درمان نزدت می‌آید کیست؟ بیمار پاسخ داد: عزرائیل. مرد کر گفت: قدمش مبارک. خوش حال باش چون او تو را درمان خواهد کرد.

مرد ناشنوا از خانه بیمار بیرون آمد در حالی که شادمان بود که به خوبی مراعات بیمار را کرده است، در حالی که بیمار با خود می گفت که این مرد دشمن جان من است و تاکنون نمی دانستم که او این قدر ستمکار و ظالم است. خاطر مرد بیمار بسیار از او آزرده بود و در جست و جوی انتقام و فحش و ناسزا به او بود. همانند کسی که غذای بدی خورده است و تا آن را استفراغ نکند، دلش آرام نمی گیرد.

کظم غیظ اینست آن راقی مکن	تا بیابی در جزا شیرین سخن
چون نبودش صبر، می پیچید	او کین سگ زن روسپی حیز کو
تا بریزم بر روی آنچه گفته بود	کان زمان شیرضمیرم خفته بود
چون عیادت بهر دل آرامیست	این عیادت نیست، دشمن کامیست
تا ببیند دشمن خود را نزار	تا بگیرد خاطر زشتش قرار
بس کسان، کایشان عبادت ها کنند	دل به رضوان و ثواب آن دهن
خود حقیقت، معصیت باشد خفی	بس کدر، کان را تو پنداری صفی
همچو آن کر، کو همی پنداشتست	کو نکویی کرد و آن بر عکس جست
اونشسته خوش که خدمت کرده ام	حق همسایه بجا آورده ام
بهر خود او آتشی افروخته ست	در دل رنجور و، خود را سوخته ست

در اینجا مولوی می گوید: فرو بردن خشم (کظم غیض) این است که تو تلافی نکنی تا در قیامت پاداشی شیرین دریافت کنی. ولی بیمار چون صبور نبود بر خود می پیچید و می گفت این نابکار فاسد کجاست تا آنچه را گفت، به او پاسخ دهم و تلافی کنم؛ چرا که فکر می کرد آن موقع شیر درونش در خواب بوده است و نتوانسته به موقع رفتار ناپسند عیادت کننده را تلافی کند. او معتقد بود از آنجا که عیادت بیمار برای آرامش دل اوست، پس این يك عیادت نبوده، بلکه يك دشمنی بوده که عیادت کننده می خواسته با دیدن حال نزار دشمنش، خاطر پلید خود را آرام کند.

در ادامه مولوی می گوید: بسیاری کسانی که کارهایی می کنند که ظاهرش عیادت است دلشان هم به بهشت و ثواب آن خوش است؛ اما در حقیقت، این کارها نزد خدا گناه و معصیت است. چه بسیار چیزهای تیره و آلوده که تو خیال می کنی صاف و پاک هستند ولی در

واقع چنین نیستند. ناشنوا می‌خواست کار نیک انجام دهد، اما نتیجه برعکس شد. او در دل خود خوشحال بود که خدمتی کرده و حق همسایگی را ادا نموده است؛ ولی در حقیقت برای خودش آتشی برافروخته بود که دل رنجور همسایه را سوزاند و در نهایت خودش را هم سوزاند.

به طور خلاصه، از نظر مولانا، ارزش عمل در نیت و حقیقت درونی آن است، نه در ظاهرش. عبادتی که برای ریا یا منفعت شخصی (حق ثواب و بهشت) انجام شود، در حقیقت گناه است، چون از خودخواهی و دوری از حقیقت خدا سرچشمه می‌گیرد.

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُوقِدْتُمْ	إِنَّكُمْ فِي الْمَعْصِيَةِ إِذْذَنْتُمْ
گفت پیغامبر به یک صاحب‌ریا	صلِّ إِنَّكَ لَمْ تَصَلِّ يَا فَتَى
از برای چاره‌ی این خوف‌ها	آمد اندر هر نمازی اهدنا
کین نمازم را میامیز ای خدا	با نماز ضالین و اهل ریا
از قیاسی که بکرد آن کرگزین	صحبست ده ساله باطل شد بدین
خاصه، ای خواجه قیاس حس دون	اندر آن وحیی که شد از حد فزون
گوش حس تو، به حرف اردر خور است؟	دان، که گوش غیب‌گیر تو، کراسست

مولانا ادامه می‌دهد: بترسید از آتشی که خودتان افروخته‌اید، چرا که با گناه و نافرمانی آن آتش را شعله‌ورتر می‌کنید. پیامبر (ص) به مردی ریاکار فرمود: نماز بخوان چون تو هنوز نماز نخوانده‌ای، ای جوان! (یعنی نماز بی‌خلوص اصلاً نماز نیست).

برای درمان و نجات از این ترس‌ها (ریا، بی‌اخلاصی و گمراهی)، در نماز همیشه «اهدنا الصراط المستقیم» می‌گوییم.

بعد مولانا به درگاه خدا دعا می‌کند و می‌گوید: ای خدا! یمن و برکت را نصیب مخلصان کن، نه نصیب گمراهان و اهل ریا.

بعد این‌گونه ادامه می‌دهد: آن مرد کر، با قیاس و گمان خود، همه زحمات و رفاقت ده ساله‌اش را با همسایه باطل کرد.

سپس این چنین زبان به نصیحت می‌گشاید: ای عزیز! به‌ویژه در کار وحی و حقیقت الهی، قیاس‌های حسی و سطحی اصلاً کارگر نیست؛ چرا که وحی بی‌پایان و فراتر از حد عقل جزئی است. اگر گوش ظاهری‌ات تنها شنونده‌ی صداهای دنیوی باشد، بدان که گوش معنوی و روحانی‌ات (که باید پیام غیب را بگیرد) کراسست.

پیام‌های عرفانی حکایت

- ظاهر کار همیشه نشانه حقیقت آن نیست. ممکن است کاری که انسان انجام می‌دهد، در چشم خودش و دیگران عبادت به نظر برسد (نماز، روزه، ذکر و...)، اما اگر انگیزه‌اش ریا، خودخواهی، یا صرفاً رسیدن به بهشت و ثواب باشد، نزد خدا ارزش ندارد و حتی گناه محسوب می‌شود.
- خلوص نیت اصل عبادت است. عبادت بدون اخلاص، مثل آب آلوده‌ای است که از دور صاف به نظر می‌آید اما در حقیقت کدر و تیره است.
- مولانا به ما هشدار می‌دهد که: خیلی از اعمال خوب اگر با نیت نادرست همراه باشند، در باطن بدتر از گناه است؛ چون انسان را فریب می‌دهد و خیال می‌کند که پاک و درست است، در حالی که آلوده است.
- انسان گاهی به خیال خود کار نیکی می‌کند، اما چون آگاهی و بصیرت ندارد، نتیجه عملش برعکس می‌شود.
- مثل فرد کبری که از روی ناآگاهی خدمتی می‌کند، ولی در واقع همسایه را آزار می‌دهد و خیال می‌کند نیکی کرده است.
- این همان وضع کسی است که عبادت یا کار خیر را بی خلوص نیت و بدون درک حقیقت انجام می‌دهد. او خوشحال است که «ثواب برده» یا «خدمت کرده»، اما در واقع آتشی برای خود فراهم کرده است.
- نماز و عبادت بی اخلاص آتشی است در درون انسان. عبادت واقعی تنها با دل پاک معنا دارد.
- پیامبر (ص) فرمود: کسی که نماز را از روی ریا می‌خواند، در حقیقت نماز نخوانده است. برای همین، خداوند در نماز آیه‌ی «اهدنا الصراط المستقیم» را قرار داد؛ یعنی همیشه باید از خدا راه درست و اخلاص را بخواهیم.
- مثل مرد کر که با قیاس و گمان خود، خدمتش به ضد خود تبدیل شد، عبادت بی خلوص هم نتیجه‌ی معکوس دارد.
- حس‌های ظاهری کافی نیستند. باید گوش دل و روح باز شود تا صدای حقیقت شنیده شود؛ و گرنه انسان در بند ظاهر اعمال می‌ماند و به حقیقت نمی‌رسد.